



ساغروانی، سیما؛ مرتضوی، سعید؛ لگزریان، محمد؛ رحیم نیا، فریبرز (۱۳۹۳). «تحمیل» نظریه به داده‌ها یا «ظهور» نظریه از داده‌ها: نظریه‌پردازی در علوم انسانی با روش شناسی نظریه داده بنیاد. پژوهش‌نامه مبانی تعلیم و تربیت، ۴(۱)، ۱۷۰-۱۵۱.

«تحمیل» نظریه به داده‌ها یا «ظهور» نظریه از داده‌ها: نظریه‌پردازی در علوم انسانی با روش شناسی نظریه داده بنیاد

سیما ساغروانی^۱، سعید مرتضوی^۲، محمد لگزریان^۳، فریبرز رحیم نیا^۴
تاریخ دریافت: ۹۲/۱۱/۱۹ تاریخ پذیرش: ۹۳/۲/۲۴

چکیده

هدف اصلی این پژوهش، تشریح رویکرد ظاهر شونده در نظریه داده بنیاد و مقایسه آن با رویکرد نظام‌مند می‌باشد. بدین منظور، پس از تشریح مبانی روش شناختی رویکرد ظاهر شونده، این رویکرد در پنج محور اصلی فرایند کدگذاری، روش نمونه‌گیری، پارادایم‌ها، نگرش به ادبیات و رویه‌های اعتبار بخشی با رویکرد نظام‌مند مورد مقایسه قرار گرفت. نتایج به دست آمده حاکی از آن است که رویکرد ظاهر شونده در مقایسه با رویکرد نظام‌مند با مبانی روش شناختی نظریه داده بنیاد همگام‌تر است و به جای تحمیل نظریه به داده‌ها، ظهور نظریه از داده‌ها را بیش از رویکرد نظام‌مند مبنای قرار می‌دهد. این در حالی است که رویکرد نظام‌مند به دلیل سادگی و چهارچوب‌های از پیش تعریف شده بیشتر مورد توجه قرار گرفته است.
واژه‌های کلیدی: نظریه داده بنیاد، رویکرد ظاهر شونده (گلنزی)، رویکرد نظام‌مند (اشتراس)

مقدمه

روش شناسی نظریه داده بنیاد^۴ به عنوان یکی از جالب توجه‌ترین روش‌شناسی‌های نظریه‌پردازی^۵ در حوزه علوم انسانی به شمار می‌آید. این روش‌شناسی برای نخستین بار در سال ۱۹۶۷ توسط گلنزر و اشتراس^۶ به جامعه علمی معرفی شد. آنها در ابتدا با ارائه روشی کلی، رویکرد واحدی به روش‌های

^۱ . دانشجوی دکتری مدیریت رفتار سازمانی دانشگاه فردوسی مشهد، sima.saghravani@stu-mail.um.ac.ir

^۲ . استاد گروه مدیریت دانشگاه فردوسی مشهد.

^۳ . دانشیار گروه مدیریت دانشگاه فردوسی مشهد.

4 . grounded theory methodology

5 . theory building

6 . Glaser & Strauss

نظریه‌پردازی بر اساس نظریه داده بنیاد داشتند، اما به تدریج و به مرور زمان هر یک از این دو محقق با ارائه رویه‌های دقیق‌تر و جزئی‌تر، روش‌های متفاوتی برای استفاده از این روش‌شناسی ارائه کردند. به طوری که، اشترواس به همراه دانشجوی خود کوربن^۱، رویکرد نظام‌مند^۲ و یا اشتراسی را مبنای نظریه‌پردازی بر مبنای نظریه داده بنیاد قرار داد و گلایزر نیز برای ارائه نظریه بر مبنای روش‌شناسی داده بنیاد، رویکرد ظاهر شونده^۳ و یا گلایزری را ارائه نمود. در مجموع هر یک از آنها رویکرد متفاوتی را نسبت به رویه‌های روش‌شناسی نظریه داده بنیاد اتخاذ کردند. علاوه بر این، محققان دیگری با ارائه رویه‌ها و قوانین بیشتر جهت نظریه‌پردازی بر این مبنا تلاش نمودند تا شکاف‌های رویه‌های نخستین را پر کرده تا جزئیات بیشتری را برای این اقدام پژوهشی ارائه دهند (Lock, 2001).

به طور کلی، این اختلاف نظرها محققان را در انتخاب روش مناسب‌تر نظریه‌پردازی بر مبنای روش‌شناسی نظریه داده بنیاد با چالش‌هایی مواجه می‌سازند. لذا، درک بهتر این روش‌شناسی‌ها جهت کمک به محققان در اتخاذ رویکرد متناسب با هدف‌های پژوهش ضروری است. این در حالی است که مطالعه و تطبیق گام‌های هر یک از این دو رویکرد، می‌تواند امکان اتخاذ رویکرد مناسب‌تر را جهت ارائه نظریه‌های غنی‌تر بر مبنای روش‌شناختی نظریه داده بنیاد فراهم سازد.

پیدایش نظریه داده بنیاد

رد پای نظریه داده بنیاد را می‌توان در توسعه مکتب کنش متقابل نمادین^۴ در میان دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۵۰ دنبال نمود (Kendall, 1999). با ظهور این مکتب، نظریه جامعه‌شناختی کارکردگرایی^۵ که پیش از آن در اذهان جامعه‌شناسان جای گرفته بود، زیر سؤال رفت. نظریه جامعه‌شناختی کارکردگرایی به مثابه یک دیدگاه نظری چنین بیان می‌کرد که دنیای اجتماعی، سیستمی متشکل از بخش‌های در حال کار^۶ متقابلاً به هم پیوسته است. لذا، یک بخش به طور خاص نمی‌تواند رشد کند، مگر اینکه در جهت کارکرد یک سیستم عمل نموده و رشد را در راستای اهداف آن تسهیل نماید. به طور نمونه، دیدگاه کارکردگرایی بر نقش افراد در حفظ کارکرد خانواده و همچنین نقش خانواده در حفظ یک جامعه بزرگ‌تر تأکید دارد. از این منظر، تعادل و پایداری از هدف‌های اولیه دیدگاه کارکردگرایی است (Keendall, 1999).

1. Corbin

2. systematic approach

3. emergent approach

4. symbolic interactionism

5. functionalist sociological theory

6. functioning parts

با ظهور مکتب کنش متقابل نمادین، این رویکرد تفکر کارکرد گرایی را از سه منظر را به چالش کشید: (۱) نظریه کارکرد گرایی، قاعده‌مند و پیرو سنت محافظه کارانه است و قادر به تشریح تغییرات سریع اجتماعی نیست؛ (۲) این نظریه بسیار بیشتر از آنکه مبتنی بر پشتوانه تجربی باشد، زندگی اجتماعی را به صورت منظم و منطقی تشریح می‌کند؛ و (۳) در این دیدگاه، نقش افراد تنها حفظ سیستم بزرگ‌تر (خانواده و جامعه) است. لذا، افراد به ساختارها، سازوکارها و کارکردهایی تقلیل می‌یابند که هدف آنها حفظ جامعه به صورت منظم، با ثبات و مطابق آئین است. درحالی‌که، مکتب کنش متقابل نمادین در تشریح زندگی اجتماعی، جامعه را فرآیندی سیال و پویا از فعالیت‌های در جریان و کنش‌های متقابل و متنوع تعریف می‌کند. این دیدگاه ادعا می‌کند که معانی از طریق کنش متقابل با دیگران ایجاد می‌شوند و شاخص مهم در درک و تعیین واقعیت این است که شخص با چه کسی، با چه چیزی و چگونه کنش متقابل نمادین دارد (Kendall, 1999).

این تغییر نگرش‌های جامعه‌شناختی، محققان را به معرفی و شناسایی روش‌شناختی‌های نوین نظریه‌پردازی بر مبنای مکتب کنش متقابل نمادین ترغیب نمود. چنانکه، گلنزر و اشتراس (۱۹۶۷) روش‌شناسی نظریه داده بنیاد را به عنوان روشی برای دستیابی به نظریه‌های رفتاری و انسانی مبتنی بر مکتب کنش متقابل نمادین معرفی کردند (Kendall, 1999). آن‌ها با معرفی نظریه داده بنیاد، مفروضه‌های رایج «تئوری بزرگ»^۱ را به چالش کشیدند (Suddaby, 2006). اما، پس از انجام یک طرح مطالعاتی مشترک در تلاش برای روشن ساختن اصول روش‌شناختی داده بنیاد، راه‌های متفاوتی در پیش گرفته و دنبال کردند. بنابراین رویکرد آن‌ها به میزان قابل توجهی متمایز شد. به طوری که اشتراس و کوربن، رویکرد نظام‌مند یا اشتراسی^۲ و گلنزر رویکرد ظاهر شونده یا گلنزری^۳ را به جامعه علمی معرفی کردند. در ادامه، ضمن مروری بر رویکرد ظاهر شونده و رویه‌های آن، سعی بر آن است با مقایسه این دو رویکرد درک بهتری از آنها به منظور اتخاذ رویکرد مناسب‌تر حاصل شود.

رویکرد ظاهر شونده (گلنزری) در نظریه داده بنیاد

گلنزر (۲۰۰۲) بیان می‌دارد که راهبرد نظریه داده بنیاد به عنوان یک روش نظریه پردازی، روشی فراتر از همه روش‌های تشریحی است. چنانکه برخی روش‌های تشریحی مانند پیمایش^۴ و تحلیل محتوا^۵

1 . grand theory
2. straussian or systematic approach
3 . glaserian or emergent approach
4 . survey
5 . content analysis

فقط به «توصیف^۱» می‌پردازند، درحالی‌که نظریه داده بنیاد با اقدام به «مفهوم سازی^۲» بر این روش‌ها برتری می‌یابد. از دیدگاه گلنزر دو ویژگی مفهوم سازی که بیشترین اهمیت را برای نظریه داده بنیاد دارد، این است که مفهوم‌ها، انتزاع‌هایی از زمان، مکان و افراد هستند و ربایش و دریافتی دائمی دارند^۳ (به این معنا که با دریافت داده‌های جدید همواره بازبینی می‌شوند) (Glaser, 2002).

بنابراین، گلنزر در انتقاد از کرسول^۴ چنین می‌نویسد که «کرسول در کتاب خود با عنوان «پوشش کیفی و طرح پژوهش^۵» (۱۹۹۸) نظریه داده بنیاد را با پدیدارشناسی^۶، قوم نگاری^۷، مطالعه موردی^۸ و روایت پژوهی^۹ جمع می‌کند. نتیجه کار او، غفلتی است از روی بی دقتی که در آن نظریه داده بنیاد را نوعی تحلیل کیفی داده‌ها می‌داند. در کنار هم قرار دادن نظریه داده بنیاد و روش تحلیل کیفی داده‌ها مانع خودکفایی نظریه داده بنیاد به عنوان یک روش شناسی استعلایی^{۱۰} می‌شود.» (Glaser & Halton, 2007). گلنزر نظریه داده بنیاد را فراتر از «تحلیل کیفی داده‌ها^{۱۱}» می‌داند. به این دلیل که تحلیل کیفی داده‌ها، صدای شرکت کنندگان و مصاحبه شوندگان را بازنمایی می‌کند. در حالی‌که نظریه داده بنیاد، صدای مصاحبه شوندگان نیست، بلکه انتزاعی کلی از کوشش‌ها و معانی آنهاست، به طوری که صدای شرکت کنندگان، تنها داده‌هایی برای خلق مفهوم و کشف بسیاری از الگوهای هستند که آن را درک نکرده و یا از آن آگاه نیستند (Glaser, 2002). بر اساس این رویکرد، نظریه داده بنیاد مفروضه‌های از پیش تعریف شده‌ای ندارد، «بلکه دغدغه اصلی^{۱۲}» شرکت کنندگان و چگونگی حل این دغدغه را در میدان مطالعه، کشف می‌کند. گلنزر در بیشتر آثار خود، همواره به واژه «دغدغه اصلی» شرکت کنندگان و مصاحبه شوندگان در بستر محیط اشاره می‌کند؛ زیرا نظریه داده بنیاد توضیح می‌دهد که چگونه شرکت کنندگان دغدغه اصلی خود را حل می‌کنند، در حالی‌که ممکن است به لحاظ مفهومی از این قضیه آگاه نباشند. در نتیجه از نگاه او در نظریه داده بنیاد دعوت از مصاحبه شوندگان و مرور نظریه توسط آن‌ها با این هدف که اعتبار تئوری آزمون و یا کنترل شود، کار نادرستی است. یکی دیگر از

-
- 1 . description
 - 2 . conceptualization
 - 3 . have an enduring grab
 - 4 . Creswell
 - 5 . qualitative inquiry and research design
 - 6 . phenomenology
 - 7 . ethnography
 - 8 . case study
 - 9 . biographical life history
 - 10 . transcending
 - 11 . qualitative data analysis
 - 12 . main concern

دلایلی که گلنر نظریه داده بنیاد را از «تحلیل کیفی داده‌ها» متمایز می‌داند این است که در تحلیل کیفی داده‌ها، فاصله گرفتن محقق از فضای تحقیق یک شرط مفروض است، اما در نظریه داده بنیاد نیازی نیست که پژوهشگر این ویژگی را داشته باشد؛ چراکه پژوهشگر خود به خود وارد سطح مفهومی می‌شود (Glaser, 2002).

گلنر گام‌های اصلی روش شناسی داده بنیاد را در رویکرد ظاهر شونده (گلنری) طی دو مرحله اصلی کدگذاری تشریح می‌کند. در ادامه، به طور خلاصه گام‌های این فرآیند اشاره می‌شود و سپس با رویکرد نظام‌مند (اشتراسی) مورد مقایسه قرار می‌گیرد تا بدین ترتیب، فهم عمیق‌تری از این روش شناسی در نظریه پردازی علوم انسانی ایجاد شود.

فرآیند کدگذاری در رویکرد ظاهر شونده (گلنری)

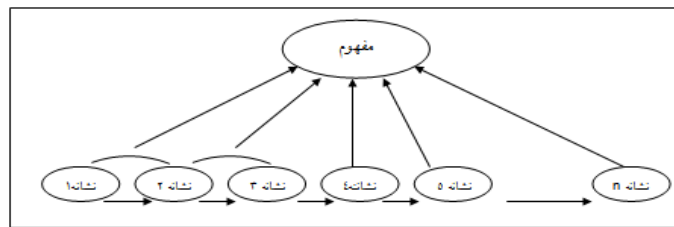
رویکرد ظاهر شونده طی دو مرحله اصلی کدگذاری و سه گام صورت می‌گیرد. کدگذاری فرآیندی است که داده‌ها را با نظریه پیوند می‌دهد. در واقع، از طریق کدگذاری، «کدهای مفهومی»^۱ ایجاد می‌شوند که پیوند میان داده‌ها و نظریه را روشن می‌کند. کدگذاری از طریق شکستن داده‌ها پژوهشگر را از سطح تجربی حرکت داده و با گروه‌بندی داده‌ها در کدهایی مشخص، زمینه تبدیل آنها به نظریه را فراهم می‌کند. به عبارت دیگر، کدگذاری برای ایده‌های مفهومی، راهی مطمئن برای پژوهشگران است که آنها را از بند تجربی داده‌ها آزاد می‌سازد و از سطح تجربی داده‌ها فراتر می‌برد (Glaser, 1978). شکستن^۲ داده‌ها به محققان کمک می‌کند تا به عقب برگشته، عناصر نامتراکم^۳ را بررسی نموده و آنها را به گونه‌ای مفهوم سازی کنند که از یک موقعیت و یا مصاحبه خاص که در آن قرار داشتند، فراتر روند (Lock, 2001).

به زعم گلنر (۱۹۷۸) کدگذاری در نظریه داده بنیاد بر یک «مدل مفهوم- نشانه»^۴ استوار است، به طوری که، این مدل پیوند ضروری میان داده و مفهوم را برقرار می‌سازد (Glaser, 1978) و مبتنی بر مقایسه مستمر است. به بیان دیگر، در رویکرد ظاهر شونده، مقایسه مستمر با سه نوع مقایسه سرو کار دارد: (۱) نشانه‌ها با نشانه‌ها مقایسه می‌شوند تا میان نشانه‌ها و شرایط در حال تغییرشان همسانی ایجاد شود. این نشانه‌ها مفهوم‌ها را می‌سازند؛ (۲) سپس مفهوم‌ها با نشانه‌های بیشتری مقایسه می‌شوند تا ویژگی‌های نظری جدیدی از مفهوم و همچنین مفروضه‌های بیشتری خلق شوند؛ و (۳) در نهایت، مفهوم‌ها با مفهوم‌ها مقایسه

1. conceptual code
2. fracturing
3. dis-aggregated
4. concept-indicator model

می‌شوند. گلنزر (۱۹۷۸) درباره فرآیند کدگذاری و ایجاد مفهومی‌ها از چند نشانه با صراحت چنین بیان می‌دارد که کانون توجه نظریه داده بنیاد عبارت است از «مشخص کردن مفهومی^۱» و نه «تعریف مفهومی^۲». او معتقد است که با ایجاد یک مفهوم که به نشانه‌ها اشاره دارد، آن مفهوم را تعریف نمی‌کنیم. در واقع به دنبال تعریف مفهوم نیستیم، بلکه با مشخصه‌هایی که نشانه‌ها به ما تذکر می‌دهند، یک مفهوم را مشخص می‌نماییم. به عبارت دیگر، وقتی اقدام به کدگذاری و نام‌گذاری می‌کنیم، نباید برای تعریف آن مفهوم تلاش نکنیم. مشخصه‌های موجود در نشانه‌هایی که به آن مفهوم اشاره دارند، مفهوم را برای ما تصریح و تبیین می‌نمایند. بنابراین، با تغییر مشخصه‌های موجود در نشانه‌ها می‌توان به آسانی یک مفهوم را مشخص کرد^۳. اما به آسانی قادر به تغییر تعریف آن نیستیم. در واقع، در مدل مفهوم-نشانه وقتی از چند نشانه به یک مفهوم می‌رسیم، درصدد تعریف یک مفهوم نیستیم، بلکه از طریق توجه به مشخصه‌های موجود در نشانه‌ها یک مفهوم را مشخص می‌کنیم. در نتیجه نشانه‌ها قابلیت جابجایی دارند (Glaser, 1978).

شکل (۱) تصویری از این مدل را ارائه می‌دهد.



شکل ۱: مدل مفهوم-نشانه گلنزر

در مجموع، همان‌طور که فرآیند کدگذاری در داده‌ها پیش می‌رود، مفهومی‌ها انتزاعی‌تر می‌شوند و مقوله‌ها^۴ ظهور می‌یابند. گلنزر به محققانی که در حال توسعه مقوله‌ها^۵ هستند، تأکید می‌کند که نام‌هایی را برای مقوله‌ها در نظر بگیرند که برخاسته از تصورات باشند. تصورات خوب به بازنمایی پیشامدهای پنهان در مفاهیم کمک می‌کند (Lock, 2001). به طور کلی، دو فرآیند اصلی کدگذاری در رویکرد ظاهر شونده مشتمل بر کدگذاری واقعی^۶ (کدگذاری باز^۱ و کدگذاری انتخابی^۲) و کدگذاری نظری^۳ می‌باشند.

- 1 . conceptual specification
- 2 . conceptual definition
- 3 . specify
- 4 . categories

۵ . مقوله‌ها همان مفهومی‌های حاصل از نشانه‌ها هستند که در سطح بالاتری از انتزاع قرار می‌گیرند.

- 6 . substantive coding

۱. کدگذاری واقعی

۱-۱. کدگذاری باز

در کدگذاری باز، هدف تحلیل‌گران خلق مجموعه ای نوظهور از کدها، مفهوم‌ها و مقوله‌هاست. محقق در این فرآیند، داده‌ها را به هر طریق ممکن کدگذاری می‌کند. به عبارت دیگر، داده‌ها به صورت باز اداره می‌شوند. گلنزر (۱۹۷۸) قواعد متعددی را برای نحوه کدگذاری باز تعیین می‌کند. اولین قاعده، طرح مجموعه سؤال‌هایی از داده‌هاست. گلنزر برای کدگذاری باز، سؤال‌های خنثی و زاینده ای را ارائه می‌دهد که فرآیند تفسیر را در هنگام مقایسه مستمر تسهیل می‌کند (Lock, 2001). این سؤال‌ها عبارتند از: ۱) «موضوع این داده چیست؟»^۴؛ ۲) «این رویداد نشان دهنده چه مقوله ای است؟»^۵ البته این شکل کوتاه این سؤال است. سؤال به شکل کامل‌تر این است که این رویداد، کدام مقوله، چه ویژگی از یک مقوله و کدام بخش از نظریه در حال ظهور را نمایش می‌دهد؟^۶؛ و ۳) «در واقع، در داده‌ها چه چیزی رخ می‌دهد؟»^۷. به نظر او این سه دسته سؤال، حساسیت نظری و استعلای نظری محقق را هنگام تحلیل، جمع‌آوری و کدگذاری داده‌ها حفظ می‌کند.

قاعده دوم، تحلیل داده‌ها به صورت سطر به سطر^۷ است. اگرچه این کار ممکن است تا حدودی مشکل و طاقت فرسا باشد، ولی همان‌طور که کدها ظاهر شده و اشباع می‌شوند، این کار سریع‌تر و آسان‌تر می‌شود؛ زیرا برای دستیابی به یک پوشش نظری کامل که کاملاً مبنایی است، این اقدام ضروری است. گلنزر تحلیل داده‌ها با رویکرد کلی و مروری^۸ را نادرست می‌داند و بر این باور است که این رویکرد، اقدام به تفسیری و رای جزئیات می‌نماید و چنین احساس می‌شود که از داده‌های بسیاری صرف نظر شده است. این در حالی است که رویکرد سطر به سطر، امکان از دست دادن مقوله‌های مهم را به حداقل می‌رساند و بدین ترتیب، یک نظریه غنی و متراکم را ایجاد می‌کند و به محقق این احساس را می‌دهد که چیزی جا نمانده است (Glaser, 1978). بررسی سطر به سطر داده‌ها به محققان کمک می‌کند تا با داده‌های خود عجین شده و فعالیت نام‌گذاری را با نوشتن نام‌های موقتی^۹ برای هر قطعه داده در حاشیه یادداشت‌های ای خود آغاز نمایند (Lock, 2001).

- 1 . open coding
- 2 . selective coding
- 3 . theoretical coding
- 4 . what is this data a study of?
- 5 . what category does this incident indicate?
- 6 . what is actually happening in the data?
- 7 . line by line
- 8 . preview approach
- 9 . provisional name

تخصیص معانی سطر به سطر این اطمینان را حاصل می‌کند که داده‌ها به صورت بسیار جزئی مورد بررسی قرار گرفته‌اند. این اقدام همچنین، مانع از تخصیص معانی به صورت کلی می‌شود. به طور نمونه، در تخصیص معانی به صورت کلی، به جای ایجاد طبقه‌های مبتنی بر داده‌های مشخص^۱، مضامین تجسمی^۲ متأثر از ذهنیت‌ها به صورت غیرنظام‌مند به سرعت ایجاد می‌شوند (Lock, 2001).

گلایزر (۱۹۷۸) معتقد است که یک سطر مناسب عبارت از یک جمله است، اما در مصاحبه‌های پیاده شده، تشخیص اینکه یک جمله کی تمام شده و دیگری در کجا شروع می‌شود، مشکل است. در نتیجه تورنر^۳ (۱۹۸۱) تأکید می‌کند که ما می‌توانیم در مورد اینکه چه چیزی یک قطعه داده ای جامع و مناسب را می‌سازد، خودمان قضاوت کرده و تصمیم‌گیری کنیم. این قضاوت می‌تواند تا اندازه ای وابسته به تمرکز کلی ما؛ ماهیت موادی که در مستندات داده ای منعکس شده است؛ و به طور مسلم ادراک شخصی ما باشد (Lock, 2001). بنابراین، محقق می‌تواند بر مبنای قضاوت شخصی خود، قطعه‌های داده‌ای را انتخاب نماید. در برخی از نمونه‌ها ممکن است یک قطعه داده شامل چند کلمه باشد، در حالی که در نمونه‌های دیگر، یک جمله و یا جمله‌های متعددی را شامل شود (Pidgeon, Turner & Blockley, 1991).

بر اساس قاعده سوم، محقق خود باید کدگذاری را انجام دهد. در این میان، مشغله فکری محقق ممکن است او را به استخدام یک کدگذار وسوسه کند. این کار به دلایل متعددی برای نظریه داده بنیاد کارآمد نیست. چهارمین قاعده حیاتی دیگر، وقفه در کدگذاری برای یادداشت ایده‌هاست. قاعده پنجم به طور مستقیم با نمونه‌گیری نظری ارتباط دارد. در کدگذاری اولیه و نیز نمونه‌گیری و مراحل بعد در ایجاد متغیرهای کلیدی و ویژگی‌های آن‌ها، محقق باید در محدوده فضای حقیقی و مطالعه میدانی باقی بماند. در نهایت و بر اساس قاعده ششم، محقق نباید ارتباط تحلیلی بین هر متغیر پنهان^۴ را تا زمان ظهور ارتباط بیان آنها مفروض بپندارد. این متغیرها شامل سن، جنسیت، نژاد، طبقه اجتماعی و رنگ می‌باشند که تا زمانی که کشف نشوند، در صورت لزوم به عنوان یک ویژگی فرآیند مطالعه محسوب نمی‌شوند. گلایزر تصریح می‌کند که این متغیرها معمولاً کم اهمیت بوده و به مطالعات مربوط به فرآیند، ارتباطی ندارند. البته، برخی محققان به شرح برخی از ویژگی‌های افراد و مکان‌ها نه به عنوان بخشی از پژوهش، بلکه فقط برای اینکه به خواننده جهت دهد که کجا و برای چه کسی ممکن است این فرآیند اتفاق بیفتد، اقدام می‌کنند (Glaser, 1978).

1 . data-specifies grounded categories

2 . impressionistic themes

3 . Turner

4. face sheet

۲-۱. کدگذاری انتخابی

طی فرآیند مقایسه مستمر، مقوله محوری شروع به ظاهر شدن می‌کند. این مقوله محوری که بیشترین تغییرات مربوط به دغدغه شرکت کنندگان را توضیح می‌دهد، اساس تمرکز مطالعه و داده‌های جمع‌آوری انتخابی در مراحل بعدی خواهد بود. مقوله محوری توضیح می‌دهد که دغدغه اصلی مصاحبه‌شوندگان در ارتباط با مسئله اصلی پژوهش چیست (Glaser & Halton, 2007). زمانی که مقوله محوری نمودار شد و ظهور یافت، کدگذاری انتخابی آغاز می‌شود و مصاحبه‌های بعدی در جهت مقوله محوری کدگذاری می‌شوند. کدگذاری انتخابی با کدگذاری برای مقوله محوری^۱ سر و کار دارد. مقوله محوری عبارتست از یک مفهوم و یا یک «فرآیند اصلی اجتماعی»^۲ که با مفهوم‌های دیگر پیوند داده می‌شوند (Glaser, 1978).

۲. کدگذاری نظری

این مرحله از کدگذاری به تلفیق مقوله‌ها از طریق یک الگوی ارتباطی اشاره دارد. در واقع، این مرحله از کدگذاری به محقق اجازه می‌دهد تا به تفکر درباره مقوله‌ها که ممکن است به حوزه وسیعی از احتمالات ذهنی بیانجامد، نزدیک شود و به صورت تحلیلی به پیوند ممکن بین مقوله‌ها بیندیشد (Lock, 2001). بنابراین، کدهای نظری عبارتند از مدل‌های انتزاعی که مقوله‌های به دست آمده را در جهت یک نظریه ترکیب می‌کنند (Glaser & Hon, 2005) و مانند کدهای واقعی (که از فرآیند کدگذاری باز و انتخابی حاصل شده‌اند) ظهور یافته و خودجوش هستند و داستان‌های تکه تکه شده را دوباره به هم بافته و متصل می‌کنند. لذا، کدهای واقعی بدون کدهای نظری، انتزاع‌های پوچ و خالی خواهند بود. کدگذاری نظری در ایجاد پیوند جدید میان ایده‌ها، مبنای ارائه نظریه‌ای نوین و مبتنی بر داده‌های اصلی را فراهم می‌آورد (Glaser, 1978). گلنزر و هالتون (۲۰۰۷) در این باره چنین اظهار می‌دارند که «کدهای نظری، قلمرویی جامع، تصویری وسیع و دیدگاهی جدید ارائه می‌دهند. این کدها به محققان اجازه می‌دهند تا هنگام مکتوب کردن مفهوم‌ها و ارتباط میان آنها، سطح مفهومی را حفظ نمایند.» (Glaser & Halton, 2007).

گلنزر در کتابی که در سال ۱۹۷۸ با عنوان «کشف نظریه داده بنیاد: راهبردهایی برای پژوهش کیفی»^۳ منتشر ساخت، برای تلفیق کدهای واقعی، هجده خانواده از کدهای نظری^۴ را به عنوان الگوهای

1. core category

2. a basic social process

3. *The discovery of grounded theory: Strategies for qualitative research*

4. theoretical coding families

تلفیق کدهای واقعی معرفی می‌کند، اما بدون ارائه یک الگوی نموداری مشخص تنها به مجموعه ای از واژه‌ها اشاره می‌کند که هر یک از آنها می‌توانند در تلفیق کدهای واقعی راهنما باشند. به عبارت دیگر، گلنزر در اشاره به هر یک از خانواده‌های کدگذاری بدون تعیین نحوه پیوند میان واژه‌ها، محقق را آزاد می‌گذارد تا خود اقدام به تلفیق کدها نماید. به طور نمونه، چهار نمونه از خانواده‌های کدگذاری نظری به شرح زیر عبارتند از:

- ۱) خانواده به اصطلاح شش سی‌ها^۱: مجموعه واژه‌های مربوط به علل^۲، نتایج^۳، اقتضائات^۴، زمینه^۵، شرایط^۶ و تغییرات همگام^۷؛
- ۲) خانواده درجه^۸: مجموعه واژه‌های مربوط به درجه یک صفت و یا یک کیفیت^۹ مانند رتبه^{۱۰}، سطح^{۱۱}، طیف^{۱۲}؛
- ۳) خانواده فرآیند^{۱۳}: مجموعه واژه‌های مربوط به فرآیندها مانند مراحل^{۱۴}، فازها^{۱۵}، زنجیره‌ها^{۱۶} و توالی‌ها^{۱۷} اشاره؛ و
- ۴) خانواده فرهنگی^{۱۸}: مجموعه واژه‌های مربوط به پدیده‌های فرهنگی مانند هنجارهای اجتماعی^{۱۹}، ارزش‌های اجتماعی^{۲۰} و اعتقادات اجتماعی^{۲۱}.

گلنزر در مطالعات بعدی خود تنها به این هم‌جده کد نظری بسنده نمی‌کند، بلکه در آثار بعدی خود به نمونه‌های دیگری از کدهای نظری اشاره می‌کند که هر یک دریچه‌های جدیدی در ذهن محقق می‌گشاید و به او این امکان را می‌دهد که با دیدگاه رشد یافته تری مقوله‌های خود را در جهت ایجاد یک

۱. The 6C's family. به حرف اول هر یک از لغات اصلی این مدل اشاره دارد که با C شروع می‌شوند.

2. causes
3. consequences
4. contingencies
5. context
6. conditions
7. covariance
8. the degree family
9. an attribute or property
10. rank
11. grade
12. continuum
13. process family
14. stages
15. phases
16. chains
17. progressions
18. cultural family
19. social norms
20. social values
21. social beliefs

نظریه مبتنی بر داده‌ها تلفیق نماید.

نمونه‌گیری نظری در رویکرد ظاهر شونده (گلیزری)

مفهوم نمونه‌گیری نظری متضمن ملاحظاتی است که از جمله آن می‌توان به حساسیت رشته‌ای خاص محققان و قصد آنها در مطالعه یک حوزه خاص، جمع‌آوری داده‌ها از طریق مجموعه‌ای از گام‌های برگشتی^۱ و جمع‌آوری داده‌ها از گروه‌های مقایسه‌ای متعدد اشاره کرد (Lock, 2001). در رویکرد ظاهر شونده تأکید می‌شود زمانی که محققان، مطالعه خود را آغاز می‌کنند، بایستی افراد، گروه‌ها و مجموعه‌ها را طوری انتخاب کنند که اطلاعات مفیدی را در حوزه موضوع منتخب^۲ خود فراهم آورند. محققان بر اساس این انتخاب‌های آگاهانه، فرآیند جمع‌آوری داده‌ها، نام‌گذاری و مقایسه و شکل‌دهی به مقوله‌های موقتی را آغاز خواهند کرد. در نتیجه به نظر منطقی‌تر می‌رسد که تا به این تصمیم‌های انتخابی اولیه به عنوان نمونه‌گیری هدفمند^۳ اشاره کنیم (Lock, 2001).

رویه‌های اعتباربخشی به نظریه در رویکرد ظاهر شونده (گلیزری)

در رویکرد ظاهر شونده اعتبار نظریه داده بنیاد بر مبنای چهار منبع اعتماد^۴ ارزیابی می‌شوند که به شرح زیر عبارتند از:

- ۱) تناسب نظریه با داده‌ها^۵: به این معنا که مقوله‌ها و نظریه باید با داده‌ها تناسب داشته باشد. بر این اساس، تناسب با فرآیند مقایسه مستمر نمود می‌یابد.
- ۲) مرتبط بودن نظریه داده بنیاد^۶: مرتبط بودن حاصل انعکاس واقعی رویدادها در نظریه است.
- ۳) مؤثر واقع شدن و کاربرد پذیری^۷: منظور از مؤثر واقع شدن این است که نظریه باید بتواند آنچه را که اتفاق افتاده تشریح کند؛ بتواند آنچه را که اتفاق خواهد افتاد، پیش‌بینی کند و بتواند آنچه را که در قلمرو واقعی اتفاق می‌افتد، تفسیر کند.
- ۴) قابلیت اصلاح نظریه^۸: نظریه باید بتواند توسط داده‌های بیشتر و یا نشانه‌های جدید «قابلیت اصلاح» داشته باشد. لذا، هر آنچه به آسانی از طریق مقایسه مستمر با نظریه پیوند می‌یابد، از دست نمی‌رود و

1. doubling back steps
 2. chosen topic area
 3. purposeful sampling
 4. trust
 5. the "fit" of the theory to the data
 6. the "relevance" of the grounded theory
 7. the "work" or applicability of the gt
 8. "modifiability" of the theory

نظریه می‌تواند با استفاده از نشانه‌های جدید و یا مرور ادبیات اصلاح شود (Kerr, 2011). نظریه باید بتواند توسط داده‌های بیشتر و یا نشانه‌های جدید، «قابلیت اصلاح» داشته باشد. اهمیت «قابلیت اصلاح» این است که نظریه، با استفاده از مقایسه مستمر، هر چیزی را که به آسانی بتواند با آن ترکیب شود، در نظر خواهد گرفت، بنابراین، هیچ نشانه متناسبی از دست نمی‌رود

مقایسه دو رویکرد ظاهر شونده و نظام‌مند

چنانکه اشاره شد، گلیرز و اشتراس پس از انجام یک طرح پژوهشی مشترک، در تلاش برای روشن ساختن اصول روش‌شناختی نظریه داده بنیاد، مسیرهای متفاوتی را انتخاب و دنبال نمودند. بنابراین، رویکرد آنها به میزان قابل توجهی از یکدیگر متمایز شد. به طوری که، گلیرز در سال ۱۹۹۲ با نگارش کتاب «ظهور در برابر فشار: مبانی تحلیل نظریه داده بنیاد»^۱ مقابل اشتراس و کوربن ایستاد. نقد گلیرز این بود که با به کار بردن رویکرد نظام‌مند (اشتراسی) ممکن است که محققان به جای اجازه ظهور داده‌ها، مقوله‌هایی را به داده‌ها تحمیل کنند (Kelle, 2007). او این رویکرد را به دلیل توصیف مفهومی^۲ مورد انتقاد قرار داد و معتقد است که رویکرد آنها به جای یک نظریه نوظهور تنها یک توصیف مفهومی است (Kendall, 1999). در ادامه، رویه‌های روش‌شناختی هر دو رویکرد در پنج محور اصلی مورد مقایسه قرار می‌گیرد.

۱. مقایسه فرآیند کدگذاری در دو رویکرد ظاهر شونده و نظام‌مند

کدگذاری در رویکرد ظاهر شونده (گلیرزی) شامل دو مرحله اصلی است. در حالی که، در رویکرد نظام‌مند (اشتراسی) کدگذاری طی سه مرحله صورت می‌گیرد. اگرچه در این مراحل، شباهت‌هایی وجود دارد، اما تفاوت عمده آنها این است که در رویکرد نظام‌مند (اشتراسی)، کدگذاری با جزئیات بیشتر و با فنون دقیق‌تری تعریف شده است، اما در رویکرد ظاهر شونده (گلیرزی) جزئیات و قواعد کمتری در کدگذاری وجود دارد (Jones & Alony, 2011). جدول (۱) مراحل کدگذاری در دو رویکرد ظاهر شونده و نظام‌مند را به طور خلاصه نشان می‌دهد.

1. Emergence vs. forcing: basics of grounded theory analysis

2. conceptual description

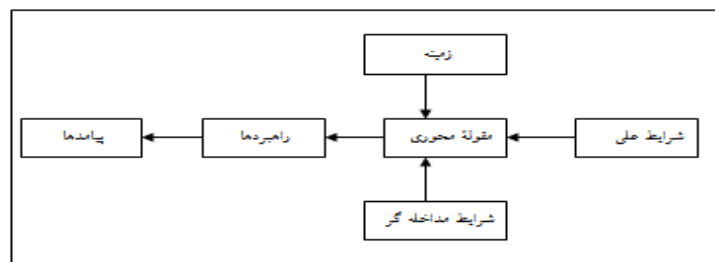
جدول ۱: مراحل کدگذاری در دو رویکرد ظاهر شونده و نظام‌مند

مراحل کدگذاری در رویکرد نظام‌مند	مراحل کدگذاری در رویکرد ظاهر شونده	
(۱) کدگذاری باز	کدگذاری باز	(۱) کدگذاری واقعی
(۲) کدگذاری محوری ^۱	کدگذاری انتخابی	
(۳) کدگذاری انتخابی	(۲) کدگذاری نظری	

در مقایسه فرآیند کدگذاری رویکردها با یکدیگر، می‌توان مرحله «کدگذاری واقعی» در رویکرد ظاهر شونده را با مرحله «کدگذاری باز» در رویکرد نظام‌مند و همچنین، مرحله «کدگذاری نظری» در رویکرد ظاهر شونده را با مراحل «کدگذاری محوری و کدگذاری انتخابی» در رویکرد نظام‌مند مورد مقایسه قرار داد. در رویکرد ظاهر شونده، چند مصاحبه اول به صورت باز کدگذاری می‌شوند، سپس با شناسایی مقوله محوری، مصاحبه‌های بعدی در قالب کدگذاری انتخابی ادامه می‌یابند. درحالی‌که، در رویکرد نظام‌مند، کلیه مصاحبه‌ها به صورت باز کدگذاری می‌شوند. گلایزر در رویکرد ظاهر شونده برای کدگذاری باز داده‌ها، مجموعه‌ای از سؤال‌های خنثی را پیشنهاد می‌کند که فرآیند تفسیر داده‌ها را تسهیل می‌کند، اما اشتراک و کوربین در رویکرد نظام‌مند، رویکرد متفاوتی را برای قرار دادن داده‌ها در معرض تفسیرهای ممکن و کدگذاری باز ارائه می‌دهند. آنها همگام با سبک تحلیلی خود، محقق را بسیار فعال و حتی بیش فعال می‌دانند. به نحوی که داده‌های خود را برای مفهوم‌سازی‌هایش مورد بازجویی^۲ و سؤال قرار می‌دهد (Lock, 2001). به طور خاص، در رویکرد نظام‌مند محقق از سؤال‌هایی مانند «چه کسی؟»، «چه چیزی؟»، «چقدر؟»، «چرا؟»، «چه موقع؟» استفاده می‌کند تا در سطح وسیع‌تری درباره تفسیرهای ممکن از کلمه‌ها و کنش‌های موجود در داده‌هایش بیندیشد و آنها را کدگذاری کند. این در حالی است که رویکرد ظاهر شونده به شدت با این نوع تحریک فعال و جزئی‌تر داده‌ها که رویکرد نظام‌مند از آن با عنوان «تحلیل بسیار ریز»^۳ یاد می‌کند، مخالف است. در واقع گلایزر، روش جدید اشتراک و کوربین (۱۹۹۰) را «توصیف کامل مفهومی»^۴ می‌نامد نه نظریه‌ای داده بنیاد. بنابراین، گلایزر، بازجویی از داده‌ها را با استفاده از سطرهای متعدد و سؤال‌های بسیار جزئی به چالش می‌کشد، از دیدگاه او این تفکر طاقت فرسا و فراتر از خود آگاهی است (Lock, 2001).

-
1. axial coding
 2. interrogate
 3. microanalysis
 4. full conceptual description

مقایسه مرحله «کدگذاری نظری» در رویکرد ظاهر شونده با مرحله «کدگذاری محوری و کدگذاری انتخابی» در رویکرد نظام‌مند اشاره به تلفیق میان مقوله‌ها از طریق یک الگوی ارتباطی دارد. این مرحله از کدگذاری در هر دو دیدگاه، به محقق اجازه می‌دهد تا به تفکر درباره مقوله‌ها که ممکن است به حوزه وسیعی از ممکنات ذهنی بینجامد، نزدیک شود و به صورت تحلیلی درباره به پیوند ممکن میان مقوله‌ها بیندیشد (Lock, 2001). اما اختلاف نظر قابل توجهی در هر دو رویکرد به چشم می‌خورد. به طوری که در رویکرد ظاهر شونده، تلفیق مقوله‌ها از طریق «خانواده‌های کدگذاری^۱»، صورت می‌گیرد، اما در رویکرد نظام‌مند، تلفیق مقوله‌ها از طریق «پارادایم کدگذاری^۲» در مرحله کدگذاری محوری و نگارش «خط داستان^۳» در مرحله کدگذاری انتخابی حاصل می‌شود. در رویکرد نظام‌مند، اصطلاح «پارادایم کدگذاری» اشاره به قالب‌های مفهومی نظام‌مند و یا شمای نظری^۴ دارد که تفکر محقق را نسبت به چگونگی ارتباط میان مقوله‌ها هدایت می‌کند (Lock, 2001). بر این اساس، در رویکرد نظام‌مند، کدگذاری محوری تنها از طریق یک «مدل پارادایمی» صورت می‌گیرد. اشتراک و کورین (۱۹۹۸) در کتاب «مبانی پژوهش کیفی^۵» چنین اشاره می‌کنند که «این مدل پارادایمی، برای اندیشیدن درباره داده‌ها به صورت نظام‌مند مورد استفاده قرار می‌گیرد». به زعم آنها مدل پارادایمی یک نقشه‌سازمان دهنده^۶ است که از قبل تعیین شده و زیر مقوله‌های داده‌ها را به مقوله محوری متصل می‌سازد و بدین ترتیب، این مدل پارادایمی به محققان کمک می‌کند تا به صورت نظام‌مند در خصوص داده‌ها بیندیشند. شکل (۲) مدل پارادایمی رویکرد اشتراکی را در فرآیند کدگذاری محوری نشان می‌دهد.



شکل ۲: پارادایم کدگذاری محوری در رویکرد اشتراکی

1. coding families
2. coding paradigm

^۳. تدوین گزاره‌ها و قضایایی کلی توسط محقق در خصوص نحوه ارتباط و پیوند میان مقوله‌ها

4. theoretical schemes or conceptual templates
5. basics of qualitative research
6. organizing scheme

اشتراس و کوربن علاوه بر پارادایم اصلی خود، پارادایم کدگذاری کلان^۱ را نیز با عنوان «ماتریس موقعیتی»^۲ ارائه می‌دهند که محققان را راهنمایی می‌کند تا موقعیت‌های تاریخی، اقتصادی و اجتماعی وسیع‌تری را که با پدیده مورد مطالعه ارتباط داشته و روی آن اثر می‌گذارد، مورد بررسی قرار دهند. با وجود این، در عمل تعداد کمی از مطالعات داده بنیاد این ماتریس موقعیتی را در نظر می‌گیرند (Lock, 2001).

در مقایسه با رویکرد نظام‌مند، رویکرد ظاهر شونده برای کمک به فرآیند تلفیق و سازماندهی مقوله‌ها در مرحله کدگذاری نظری به اصطلاح «خانواده‌های کدگذاری» اشاره می‌کند. نکته بسیار جالب توجه آن است که رویکرد نظام‌مند طرفدار استفاده از یک پارادایم است. اما، رویکرد ظاهر شونده استفاده از تنها یک پارادایم را گنجیج کننده و آزار دهنده^۳ می‌داند و تصریح می‌کند که برای پیوند بین مقوله‌ها، نقشه‌های نظری متعددی وجود دارند (Lock, 2001). گلنزر در نقد رویکرد نظام‌مند بیان می‌دارد که پیوند بین مقوله‌ها باید حاصل ذوق مفهومی باشد که از دل داده‌ها ظهور می‌کنند، نه اینکه این داده‌ها به اجبار به یک نقشه خاصی مانند «مدل پارادایمی» اشتراسی وارد شوند. گلنزر (۱۹۷۸) در کتاب «حساسیت نظری»^۴ هجده خانواده کدگذاری را معرفی می‌کند که محققان را به صورت نظام‌مند به سوی پیوند مقوله‌های حاصل از داده‌ها هدایت می‌کند. چنانچه به واژگان فنی رویکرد نظام‌مند و رویکرد ظاهر شونده توجه کنیم، ممکن است «پارادایم کدگذاری» در رویکرد نظام‌مند توصیف دقیقی از «خانواده‌های کدگذاری» در رویکرد ظاهر شونده باشد. به بیان دیگر، اشتراس و کوربن «پارادایم کدگذاری» را حاصل کدگذاری محوری می‌دانند، درحالی‌که گلنزر «خانواده‌های کدگذاری» را حاصل کدگذاری نظری می‌داند (Kelle, 2007).

۲. مقایسه نمونه‌گیری نظری در دو رویکرد ظاهر شونده و نظام‌مند

در نمونه‌گیری نظری، هر دو رویکرد با این روش نمونه‌گیری موافق هستند و به نظر می‌رسد رویه‌های نمونه‌گیری در آنها تفاوت زیادی نداشته باشند. با وجود این، گلنزر برخی از جنبه‌های رویه‌های نمونه‌گیری نظری اشتراسی را مورد نقد قرار می‌دهد و آن را «نمونه‌گیری مدلی» می‌نامد و معتقد است این نمونه‌گیری به جای ظهور داده‌ها به آنها فشار وارد می‌کند (Devadas, Silong & Ismail, 2011). با این توضیح که، اشتراس و کوربن (۱۹۹۰؛ ۱۹۹۸) برای کمک به راهبردهای نمونه‌گیری، سلسله مراتب نمونه

1 . a macro coding paradigm
2 . a conditional matrix
3 . puzzling and worrisome
4 . theoretical sensitivity

گیری سه سطحی را ارائه داده‌اند. راهبرد نمونه‌گیری نظری در رویکرد اشتراسی به طور آشکار بر جنبه بازگشتی^۱ جمع‌آوری داده‌ها تاکید دارد و نشان می‌دهد که چگونه جمع‌آوری داده‌ها در سراسر فرآیند تحلیل جاری است (Lock, 2001). به هر حال، گلنزر این نحوه نمونه‌گیری در رویکرد نظام‌مند را فشار به داده‌ها می‌داند. انواع راهبردهای نمونه‌گیری در رویکرد اشتراسی در جدول (۳) به طور خلاصه نشان داده شده است.

جدول ۳: راهبرد نمونه‌گیری نظری در رویکرد اشتراسی

ملاحظات	راهبرد نمونه‌گیری
نمونه‌گیری باز: نمونه‌گیری نسبتاً بدون تبعیض افراد، مکان‌ها و موقعیت‌های جدید و موجود که بهترین فرصت‌ها را برای جمع‌آوری داده‌های مرتبط فراهم می‌آورد.	باز
نمونه‌گیری تغییریی یا رابطه‌ای: نمونه‌گیری متمرکز بر افراد، مکان‌ها و موقعیت‌های جدید و موجود که فرصت‌هایی را جهت جمع‌آوری داده‌های مربوط به ویژگی‌ها و ابعاد مقوله‌ها و نیز چگونگی ارتباط آنها با یکدیگر فراهم می‌کند. جمع‌آوری داده‌ها بر اساس پارادایم کدگذاری نیز به شکل آشکاری با این مرحله آمیخته است.	محوری
نمونه‌گیری افتراقی: نمونه‌گیری نظری و بسیار متمرکز بر افراد، مکان‌ها و موقعیت‌های جدید و موجود که خط داستان مقوله محوری و روابط بین مقوله‌ها را پالایش می‌کند.	انتخابی

باید یادآور شد که گلنزر در رویکرد ظاهر شونده، قوانین راهبردهای نمونه‌گیری اشتراسی و کوربن را با مورد بحث قرار دادن دو نکته به چالش می‌کشد. نخست اینکه این راهبردها، دستورالعمل‌ها و زبان فنی بیشتری را به محققان ارائه می‌دهند. به نحوی که، درک منطق اصلی نمونه‌گیری نظری را برای محققان دشوار می‌کند. دوم آنکه، درجه‌ای از انعطاف ناپذیری را در فرآیند تحقیق نشان می‌دهد که با ویژگی‌های انعطاف‌پذیر نظریه داده بنیاد ناسازگار است (Lock, 2001).

۳. مقایسه پارادایم‌های پژوهشی در دو رویکرد ظاهر شونده و نظام‌مند

رویکرد ظاهر شونده در نظریه داده بنیاد گرایش بیشتری به «فرا اثبات گرایی»^۵ دارد. هستی‌شناسی پارادایم فرا اثبات گرایی، «رنالیسم انتقادی»^۶ است (Annells, 1996). به این معنا که حقیقت وجود

1. doubling back
2. open sampling
3. variational and relational sampling
4. discriminate sampling
5. post-positivist
6. critical realism

دارد، اما به علت ناقص بودن سازوکارهای ذهنی انسان، به صورت ناقص قابل درک است (Danace Fard, Alvani & Azar, 2012). اما، اشتراس و کوربن (۲۰۰۸) برچسب فرا اثبات‌گرایی را که دنزین^۱ در سال ۱۹۹۴ به آنها زد را رد کرده و ترجیح می‌دهند که سازنده‌گرا^۲ باشند. بنابراین، این رویکرد به لحاظ هستی‌شناسی «نسبی‌گرا»^۳ است؛ به این معنا که اصلاً حقیقتی وجود ندارد (Annells, 1996). به طور کلی، گلنزر به «واقعیت درست»^۴ اعتقاد دارد، اما اشتراس و کوربن به «واقعیت سازه‌ای»^۵ معتقد هستند. «واقعیت درست» به این نکته اشاره دارد که یک واقعیت حقیقی وجود دارد که در درستی غایی است. لذا، چالش محقق جمع‌آوری داده‌های دقیقی است که می‌تواند آن واقعیت را آشکار نماید. اما در دیدگاه اشتراسی یک «واقعیت درست» وجود ندارد و واقعیت وابسته به تعامل افراد و متن (زمینه)^۶ آنهاست. بنابراین، چالش اصلی این است که چگونه واقعیت نسبت به زمان، افراد، مکان و تعاملشان ساخته می‌شود. در نتیجه، رویکرد نظام‌مند به محقق اجازه می‌دهد تا به صورت تعاملی واقعیت را با شرکت‌کنندگان خلق کند، در حالی که این نکته در دیدگاه ظاهر شونده به شدت ممنوع شده است (Devadas et al., 2011).

۴. مقایسه دو رویکرد ظاهر شونده و نظام‌مند در خصوص مرور ادبیات پژوهش

هر دو رویکرد، نقش مرور ادبیات را در ایجاد یک نظریه جدید تصدیق می‌کنند، اما اختلاف نظر آنها در خصوص نحوه استفاده از ادبیات است (Devadas et al., 2011). گلنزر (۱۹۹۸؛ ۱۹۹۲) با استفاده از ادبیات در شروع پژوهش به شدت مخالف است تا بدین ترتیب از فشار آوردن به داده‌ها از ناحیه تفسیرهای از پیش تعیین شده محقق جلوگیری شود.

او تأکید می‌کند که نیازی نیست که تمام ادبیات مربوط به حوزه مورد نظر را مرور کرد. در عوض، او مقایسه و مقابله نظریه در حال ظهور با ادبیات موجود را هنگامی که نظریه حقیقی آغاز به ظهور می‌کند، پیشنهاد می‌نماید (Devadas et al., 2011). بر اساس رویکرد ظاهر شونده، مرور گسترده ادبیات قبل از ظهور یک مقوله محوری فرضیه اساسی نظریه داده بنیاد را نقض می‌کند. در عوض زمانی از ادبیات استفاده می‌شود که مقوله محوری ظهور یافته است و توسعه مفهومی پایه‌ای محوری به خوبی در جریان است. بدین ترتیب، مرور ادبیات و مطالعه آن از قبل نوعی هدر دادن زمان است

1 . Denzin

2 . constructivist

3 . relativist ontologically

4 . true reality

5 . constructive reality

6 . context

(Glaser & Halton, 2007). در مقابل در رویکرد نظام‌مند، استفاده از ادبیات پژوهش، چنین قاعده سریع و محکمی ندارد. این رویکرد معتقد است که در هر یک از مراحل پژوهش می‌توان از ادبیات استفاده کرد (Devadas et al., 2011).

۵. مقایسه رویه‌های اعتبار بخشی به نظریه در دو رویکرد ظاهر شونده و نظام‌مند

رویکرد ظاهر شونده برای اعتبار بخشی به نظریه، چهار معیار تناسب، مرتبط بودن، عملی بودن و قابلیت اصلاح را مورد نظر قرار می‌دهد. در مقابل رویکرد نظام‌مند، از فنون متعددی مانند اعتبار^۱، پایایی^۲، روایی^۳، کفایت فرآیند پژوهش^۴، معقول بودن^۵ بهره می‌گیرد (Devadas et al., 2011). در مجموع، در رویکرد نظام‌مند اعتبار نظریه از دقت روش حاصل می‌شود، در حالی که در رویکرد ظاهر شونده، اعتبار نظریه از مبنایی بودن داده‌ها و داشتن مبنایی در داده‌ها حاصل می‌شود (Jones & Alony, 2011).

امتیازات رویکرد ظاهر شونده

بر اساس مقایسه تطبیقی هر یک از این دو رویکرد در محورهای مختلف به نظر می‌رسد که نقد گلنزر بر رویکرد نظام‌مند (اشتراسی) مبنی بر تحمیل نظریه به داده‌ها قابل دفاع است؛ زیرا در رویکرد نظام‌مند در مرحله کدگذاری انتخابی، اشتراس و کوربن محققان را وادار می‌کنند تا داده‌های خود را به هر شکل ممکن به یک قالب مشخص با عنوان «پارادایم کدگذاری» جای داده و پیوند بین مقوله‌ها را تنها در همین قالب نموداری از پیش تعیین شده به تصویر بکشند. این در حالی است که در نظریه داده بنیاد، اعتقاد بر این است که بنیاد نظریه باید در داده‌ها باشد و نه اینکه داده‌ها بر یک مبنای نظری قرار گیرند. رابریچ^۶ (۱۹۹۵) نیز به این نکته اذعان دارد و معتقد است که رویکرد نظام‌مند، تولید یک تبیین نظری^۷ به صورتی ضعیف را تشویق می‌کند. شاید به همین دلیل است که از دیدگاه کندال (۱۹۹۹) نیز استفاده از مدل پارادایمی اشتراسی، به خصوص برای افراد مبتدی و آنها که زمان کمتری برای تحلیل دارند، بسیار ساده و جذاب است. علاوه بر این، ضعف فشار بر داده‌ها در رویکرد نظام‌مند در مرحله نمونه‌گیری نیز کاملاً قابل درک است. در حقیقت نقد گلنزر به روش نمونه‌گیری نظری در رویکرد نظام‌مند منطقی به نظر می‌رسد؛

1. credibility
2. reliability
3. validity
4. adequacy of the research process
5. plausibility
6. robrecht
7. theoretical explanation

زیرا بر اساس آنچه بیان شد، رویکرد نظام‌مند با معرفی یک سلسله مراتب سه سطحی غیرمنعطف، محقق را در فرآیند کدگذاری نظری نیز در تنگنا قرار می‌دهد.

بنابراین، اگرچه اشتراک و کوربن در رویکرد نظام‌مند مدعی پارادایم سازنده گرا هستند؛ به این معنا که حقیقتی وجود ندارد و حقیقت حاصل تعامل فرد با متن (زمینه) می‌باشد، اما آنها آشکارا این ادعای خود را نقض کرده و به زعم نویسندگان این نوشتار، رویکردی اثبات‌گرایانه را به محققان توصیه می‌کنند؛ زیرا همچون اثبات‌گرایان به دنبال تعیین روابط علت و معلولی با نگاه قطعی‌گرا می‌باشند.

نتیجه

در این نوشتار با تشریح رویکرد ظاهر شونده در روش شناسی نظریه داده بنیاد و سپس مقایسه آن با رویکرد نظام‌مند تلاش شد تا برخی ابهام‌ها و خلاءهای موجود در رویکرد ظاهر شونده تا حدودی روشن شود. یافته‌های حاصل از مقایسه این دو رویکرد نشان داد که اساساً رویکرد ظاهر شونده در مقایسه با رویکرد نظام‌مند بیشتر با منطق روش‌شناختی نظریه داده بنیاد همگام است؛ این رویکرد در مقایسه با رویکرد نظام‌مند، الگوهای گسترده‌تر و متنوع‌تری را جهت تلفیق داده‌ها ارائه می‌دهد و به جای تحمیل نظریه به داده‌ها، نظریه را از بطن داده‌ها کنکاش می‌کند. در مجموع، رویکردهای ارائه شده در خصوص نظریه داده بنیاد به عنوان یک روش شناسی عمده در علوم انسانی و رفتاری در پایان راه نیست، بلکه به مثابه روشی در حال تکامل است که می‌تواند با رویکردهای متفاوتی مورد توجه قرار گیرد و دارای مدافعان و مخالفانی باشد. در این میان، لازم است که محققان رویکردی را برگزینند که آنها را در ظهور نظریه از داده‌ها راهنمایی می‌کند.

منابع

دانایی فرد، حسن؛ مهدی الوانی و عادل آذر. (۱۳۹۱). روش شناسی پژوهش کیفی در مدیریت: رویکردی جامع. تهران: انتشارات صفار، چاپ اول.

Danaee Fard, H., Alvani, M., & Azar, A. (2012). *Methodology of qualitative research in management: a comprehensive approach*. Tehran: Saffar.

Anells, M. (1996). Grounded theory method: Philosophical perspectives, paradigm of inquiry, and postmodernism. *Qualitative health research*, 6(3), 379-393.

Devadas, U. M., Silong, A. D., & Ismail, I. A. (2011). *The relevance of Glaserian and Straussian grounded theory approaches in researching human resource development*. Paper presented at the International Conference on Financial Management and Economics.

Glaser, B. G. (1978). *Theoretical sensitivity: Advances in the methodology of grounded*

- theory. Mill Valley, CA: The Sociology Press.
- Glaser, B. G. (2002). Conceptualization: On theory and theorizing using grounded theory. *International Journal of Qualitative Methods*, 1(2), 23-38.
- Glaser, B. G., & Holton, J. (2007). Remodeling grounded theory. *Historical Social Research/Historische Sozialforschung. Supplement 19(32)*, 47-68.
- Glaser, B. G., & Hon. (2005). Staying open: the use of theoretical codes in grounded theory. *The Grounded Theory Review*, 5(1), 1-20.
- Glaser, B. G., & Strauss, A. L. (1967). *The discovery of grounded theory: Strategies for qualitative research*: Aldine de Gruyter.
- Jones, M., & Alony, I. (2011). Guiding the use of Grounded Theory in Doctoral studies—an example from the Australian film industry. *International Journal of Doctoral Studies*, 6, 95-114 .
- Kelle, U. (2007). "Emergence" vs. "forcing" of empirical data? a crucial problem of grounded theory reconsidered. *Historical Social Research/Historische Sozialforschung. Supplement*, 6(2), 133-156.
- Kendall, J. (1999). Axial coding and the grounded theory controversy. *Western Journal of Nursing Research*, 21(6), 743-757 .
- Kerr, N. M. (2011). *Creating a protective picture: A grounded theory of how medical-surgical nurses decide to follow a "charting-by-exception" policy on a day-to-day, patient-by-patient basis*. Unpublished Doctoral Dissertation, Rutgers, the State University of New Jersey
- Locke, K. D. (2001). *Grounded theory in management research*: Sage Publications Limited.
- Pidgeon, N. F., Turner, B.A. and Blockley, D.I. (1991). The use of grounded theory for conceptual analysis in knowledge elicitation, *International Journal of Man Machine Studies*, 35, 151-73.
- Robrecht, L. (1995). Grounded theory: Evolving methods. *Qualitative Health Research*, 5(2), 169-177.
- Strauss, A., & Corbin, J. M. (1998). *Basics of qualitative research: techniques and procedures for developing grounded theory (2nd Edition)*. Thousand Oaks [u.a.]: Sage Publ.
- Suddaby, R. (2006). From the editors: What grounded theory is not. *Academy of Management Journal*, 49(4), 633-642.
- Turner, B. A. (1981). Some practical aspects of qualitative data analysis: one way of organizing the cognitive processes associated with the generation of grounded theory, *Quality and Quantity*, 15, 225-47.